



گفت‌وگو با محمد کریم‌زاده ملقب به «سامان» که با وجود معلولیت خاص و زندگی عجیب مدال طلای شنا را دریافت کرد

به آب و آتش زدم

اگر یک روز پدر و مادرم را ببینم با آنها زندگی نمی‌کنم، چون مرا فقط به خاطر معلولیت‌م رها کردند

• کودکی عجیبی داشتید. نخستین صحنه‌ای که از شیرخوارگاه به یاد داری، چه بود؟
شیرخوارگاه بزرگ شدم، اما چیزی به یاد ندارم.
• وقتی که متوجه شدی با سایر بچه‌ها فرق داری، چه احساسی داشتی؟
احساس خوبی نداشتم، چون فکر می‌کردم نمی‌توانم کارهایم را خودم انجام دهم و برایم سخت بود که نمی‌توانستم.
• کدام شیرخوارگاه بود که بزرگ شدی؟ فضای آن‌جا چطور بود؟ برخورد مسئولان آن‌جا با شما چطور؟
شیرخوارگاه کرمان. برخوردشان خوب بود.
• در همان ابتدا غیر از کمبود پدر و مادر در زندگی باید یک معلولیت خاص خودت هم کنار می‌آمدی. واقعا چطور با این مشکلات جنگیدی؟ چطور با خودت کنار آمدی؟
مشکل سختی نبود، چون هیچ‌وقت خلأ حضور پدر و مادرم را احساس نکردم.
• یعنی اگر پدر و مادرت را ببینی، می‌روی و با آنها زندگی می‌کنی؟
نه، چون طردم کردند؛ آن‌هم به خاطر معلولیت‌م. با آنها زندگی نمی‌کنم و می‌گویم من و همه معلولان در دنیا موفق می‌شویم.

• در واقع به این فکر نمی‌کنی که اگر در کنار پدر و مادرت بودی، شرایط بهتری داشتی؟
نه این‌جا شرایط خیلی خوبی دارد و تا به حال به آن فکر نکرده‌ام.
• آرزوهایی که در کودکی دنبال می‌کردی، چه بودند؟

از کودکی آرزو داشتم که ورزشکار خوبی شوم، بیشتر به فکر فوتبالیست شدن بودم اما نشد. برای همین به دنبال ورزش دیگری رفتم.

• از خاطراتی که با بچه‌ها داری برایمان بگو. خاطره‌ای ندارم، اگر هم داشتم یاد نمی‌آید.
• چند سال است که از بچه‌های شیرخوارگاه جدا شدی؟
۶ سال داشتم.

• یعنی چند سال پیش؟ متولد چه سالی هستی؟
یادم رفت اول پیروم.

متولد سال ۱۳۸۲ هستم. ۸ سال پیش از بچه‌های شیرخوارگاه جدا شدم و به «آشیانه علی» رفتم.

• الان از زندگی می‌کنی؟
بله. به «آشیانه علی» آمدم و در آن‌جا زندگی می‌کنم.

• فضای آن‌جا چطور است؟ راضی هستی؟ فضای خوبی دارد. به ما رسیدگی می‌کنند، مشکلی نداشته باشیم، حل می‌کنند و کارهایمان را پیگیری می‌کنند. اگر ناراحت باشیم، علتش را می‌پرسند و آن را رفع می‌کنند، حتی ساخت‌وساز ساختمانی خوبی دارد؛ مثل پرورشگاه نیست. اصلا بهتر است بگویم خانه است و آن را برایمان تقسیم کرده‌اند.

• چه خاطره‌ای از این‌جا داری؟
خاطره خوب زیاد دارم، اما خاطره سفر به شمال همیشه در ذهنم هست، چون فکر می‌کردم شمال هم مثل کرمان است، اما دیدم چقدر سرسبز است، چه دریاها دارد و چه خانه‌های زیبایی. در آن زمان ۷ سال بودم.

• می‌دانی؟ زندگی شما عجیب است اما عجیب‌تر از آن تصمیمی که بعدها گرفتی. یک راه سخت که طی کردن آن برای هر آدمی دشوار است. مقصودم شنا است. چه شد به فکر شنا و مسابقات افتادی؟
از بچگی به ورزش علاقه داشتم. برای همین به دنبال چند ورزش رفتم اما پس از جست‌وجوی مکرر متوجه شدم که هیچ‌کدام مناسب من نیست. پس از مشورت با بچه‌های «آشیانه علی» و مردم به این نتیجه رسیدم که شنا را دنبال کنم. برای همین پیش مربی خوبی در کرمان به نام سید شورش دلپسند رفتم. این مربی مدال طلای جهانی دارد. من زیر نظر ایشان بودم، اما ورزش‌هایی که دوست داشتم، فوتبال، والیبال و از این دست ورزش‌ها بود که هیچ‌یک مناسب من نبود؛ چرا که به من گفته بودند با وضعیتی که دارم، نمی‌توانم در این ورزش‌ها حضور پیدا کنم و برایم خطرناک است.

از بچگی به ورزش علاقه داشتم. برای همین به دنبال چند ورزش رفتم اما پس از جست‌وجوی مکرر متوجه شدم که هیچ‌کدام مناسب من نیست. پس از مشورت با بچه‌های «آشیانه علی» و مردم به این نتیجه رسیدم که شنا را دنبال کنم. برای همین پیش مربی خوبی در کرمان به نام سید شورش دلپسند رفتم. این مربی مدال طلای جهانی دارد. من زیر نظر ایشان بودم، اما ورزش‌هایی که دوست داشتم، فوتبال، والیبال و از این دست ورزش‌ها بود که هیچ‌یک مناسب من نبود؛ چرا که به من گفته بودند با وضعیتی که دارم، نمی‌توانم در این ورزش‌ها حضور پیدا کنم و برایم خطرناک است.

از بچگی به ورزش علاقه داشتم. برای همین به دنبال چند ورزش رفتم اما پس از جست‌وجوی مکرر متوجه شدم که هیچ‌کدام مناسب من نیست. پس از مشورت با بچه‌های «آشیانه علی» و مردم به این نتیجه رسیدم که شنا را دنبال کنم. برای همین پیش مربی خوبی در کرمان به نام سید شورش دلپسند رفتم. این مربی مدال طلای جهانی دارد. من زیر نظر ایشان بودم، اما ورزش‌هایی که دوست داشتم، فوتبال، والیبال و از این دست ورزش‌ها بود که هیچ‌یک مناسب من نبود؛ چرا که به من گفته بودند با وضعیتی که دارم، نمی‌توانم در این ورزش‌ها حضور پیدا کنم و برایم خطرناک است.

از بچگی به ورزش علاقه داشتم. برای همین به دنبال چند ورزش رفتم اما پس از جست‌وجوی مکرر متوجه شدم که هیچ‌کدام مناسب من نیست. پس از مشورت با بچه‌های «آشیانه علی» و مردم به این نتیجه رسیدم که شنا را دنبال کنم. برای همین پیش مربی خوبی در کرمان به نام سید شورش دلپسند رفتم. این مربی مدال طلای جهانی دارد. من زیر نظر ایشان بودم، اما ورزش‌هایی که دوست داشتم، فوتبال، والیبال و از این دست ورزش‌ها بود که هیچ‌یک مناسب من نبود؛ چرا که به من گفته بودند با وضعیتی که دارم، نمی‌توانم در این ورزش‌ها حضور پیدا کنم و برایم خطرناک است.

از بچگی به ورزش علاقه داشتم. برای همین به دنبال چند ورزش رفتم اما پس از جست‌وجوی مکرر متوجه شدم که هیچ‌کدام مناسب من نیست. پس از مشورت با بچه‌های «آشیانه علی» و مردم به این نتیجه رسیدم که شنا را دنبال کنم. برای همین پیش مربی خوبی در کرمان به نام سید شورش دلپسند رفتم. این مربی مدال طلای جهانی دارد. من زیر نظر ایشان بودم، اما ورزش‌هایی که دوست داشتم، فوتبال، والیبال و از این دست ورزش‌ها بود که هیچ‌یک مناسب من نبود؛ چرا که به من گفته بودند با وضعیتی که دارم، نمی‌توانم در این ورزش‌ها حضور پیدا کنم و برایم خطرناک است.

از بچگی به ورزش علاقه داشتم. برای همین به دنبال چند ورزش رفتم اما پس از جست‌وجوی مکرر متوجه شدم که هیچ‌کدام مناسب من نیست. پس از مشورت با بچه‌های «آشیانه علی» و مردم به این نتیجه رسیدم که شنا را دنبال کنم. برای همین پیش مربی خوبی در کرمان به نام سید شورش دلپسند رفتم. این مربی مدال طلای جهانی دارد. من زیر نظر ایشان بودم، اما ورزش‌هایی که دوست داشتم، فوتبال، والیبال و از این دست ورزش‌ها بود که هیچ‌یک مناسب من نبود؛ چرا که به من گفته بودند با وضعیتی که دارم، نمی‌توانم در این ورزش‌ها حضور پیدا کنم و برایم خطرناک است.

فاطمه صفری | هفت‌سال داشت که به آشیانه علی رفتم؛ جایی که توانست برخی از رویاهایش را به واقعیت تبدیل کند. پسری که تا آن روز جایی جز شیرخوارگاه را ندیده بود و آرزوی فوتبالیست شدن در سر داشت. خبریه شاید روای دیدن پدر در آن خبریه برای او

بدهی بود، اما موسس خبریه را بر آن داشت تا او را برای رسیدن به دیگر آرزویش ترغیب کند؛ تا کنکور و دانشگاه چند سالی مانده اما به او پیشنهاد دادند که در رشته‌ای که در آن ادامه بدهی، فکر کرده‌ای؟
تا حالا فکر نکردم چه رشته‌ای را می‌خواهم دنبال کنم و دغدغه‌اش را نداشتم.

بدهی بود، اما موسس خبریه را بر آن داشت تا او را برای رسیدن به دیگر آرزویش ترغیب کند؛ تا کنکور و دانشگاه چند سالی مانده اما به او پیشنهاد دادند که در رشته‌ای که در آن ادامه بدهی، فکر کرده‌ای؟
تا حالا فکر نکردم چه رشته‌ای را می‌خواهم دنبال کنم و دغدغه‌اش را نداشتم.

مدرس‌های که مخصوص معلولان جسمی است، مدرسه خوبی است اما از نظر درسی مانند مدارس عادی تدریس می‌شود.

• به چه رشته‌ای علاقه داری؟ البته هنوز انتخاب رشته‌ای که در آینده در آن ادامه بدهی، فکر کرده‌ای؟
تا حالا فکر نکردم چه رشته‌ای را می‌خواهم دنبال کنم و دغدغه‌اش را نداشتم.

• راستی تو صفحه اینستاگرام نوشته‌ای «معلولیت، محدودیت نیست». شاید یک عده فکر کنند این جمله در واکنش یا انتقام به وضع جامعه یا کسانی است که حس می‌کنند تو نمی‌توانستی به موفقیت برسی. در واقع می‌خواهم بدانم واقعا چقدر به این جمله باور داری؟ این را در واکنش به یک عده‌ای نوشته‌ای یا واقعا باور قلبی توست؟
منظورم از این جمله این است که فرد معلول اگر هدف داشته باشد، چیزی مانع رسیدن او به هدفش نمی‌شود، حتی معلولیت. با در نظر گرفتن هدفی، راحت می‌تواند به آنچه می‌خواهد به آن دست پیدا کند.

• می‌دانی چرا این را پرسیدم. چون گاهی محدودیت در معلولیت جسمی نیست. محدودیت در باور آدم‌هاست. یعنی باور ندارند که می‌توانند پیروز شوند و به



موفقیت برسند. تو این باور را از کجا پیدا کردی؟
معلول‌ها معمولا پشتکارشان از مردم عادی بیشتر است. یعنی اگر هدفی را مدنظر داشته باشند می‌خواهند به آن هدف دست پیدا کنند و به هدفشان هم می‌رسند. خیلی از قهرمانان ایران در پارالمپیک ریو شرکت و مدال طلا را از آن خود کردند.

• به افرادی که معلولیت دارند چه توصیه‌ای می‌کنی؟
هرکسی معلولیت دارد مطمئن باشد اگر خودش بخواهد به راحتی به هدفش دست پیدا می‌کند. خداوند زمانی که نعمتی را می‌گیرد، نعمت دیگری در اختیار او قرار می‌دهد. برای همین یاری‌رسان ما هم خداست. توصیه می‌کنم با وجود هر نوع معلولیت و هر آرزویی که دارند، باید برایش تلاش کنند تا آرزویشان را دست یابفتنی کنند.

• راستی چند تا دوست داری؟ دوست نزدیک؛ کسی که واقعا در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها با تو باشد. دوست زیاد دارم چه در مدرسه و چه در استان‌های دیگر حتی همین آشیانه علی. بیشتر خوشی‌ها و ناخوشی‌هایم با بچه‌های آشیانه علی است.

• دوستان هم معلولیت دارند؟ چه نوعی؟
دوست همه جوره دارم چه سالم و چه معلول.

• می‌دانی چرا پرسیدم. چون می‌خواستیم بدانم رابطه آدم‌های دیگر با شما چطور است؟ برخورد مردم، جامعه، آشناها. چه برخوردی در آنها بیشتر از همه تو را آزار می‌دهد؟ و چه کار کنند بیشتر باعث می‌شود که با آنها راحت باشی؟
این بچه‌ها هیچ‌وقت ناراحتی مرا نمی‌خواهند و هر زمان کاری داشته باشم به من کمک می‌کنند. مردم جامعه هم تاکنون رفتاری آزاردهنده نداشته‌اند و با روحیه دادن به من توانسته‌اند مرا به هدفم نزدیک کنند.

• تا به حال به جدا شدن از بچه‌های «آشیانه علی» فکر کرده‌ای؟
تا به حال به این موضوع فکر نکردم.
• باشگاه‌های دیگر کشورها چطور؟ فکر کرده‌ای به این که ممکن است روزی از ایران بروی؟
ایران بروی؟

بله. به این فکر کرده‌ام. این‌که برای شنای حرفه‌ای به کشورهای دیگر بروم و برای آنها بازی کنم. ایران خوبی‌هایی دارد اما بعضی کشورهای خارجی از نظر علم و پیشرفت جلوتر هستند و دوست دارم جایی بروم که با من قرارداد ببندند و امکانات در اختیارم بگذارند. اما قبل از آن لازم است حرفه‌ای ادامه دهم.

• آرزوهایی که الان داری چی هستند؟
شناگر حرفه‌ای شدن و درس خواندن برای مدرک مربی‌گری است. چون از این طریق می‌توانم به معلولان باانگیزه کمک کنم. آرزویم موفقیت همه مردم است. معلول و غیرمعلول.

• اما به عنوان آخرین سوال. به نظرت اگر با پدر و مادرت زندگی می‌کردی، به این پیشرفت‌ها می‌رسیدی؟
بستگی دارد. شاید اگر با پدر و مادرم زندگی می‌کردم و هدفم برایم اهمیت داشت پیگیر می‌شدند و به من کمک می‌کردند به هدفم دست پیدا کنم. اما اگر خودم نمی‌خواستم پیشرفت هم نمی‌کردم.

• اگر یک‌روز آنها را ببینی، نخستین جمله‌ای که به آنها می‌گویی چیست؟
نخستین جمله‌ای که به آنها می‌گویم این است که «شما مرا به خاطر مشکل معلولیتی رها کردید. من معلولم ولی همه کار می‌توانم انجام دهم، به بالاترین هدفم در جهان هم می‌توانم دست پیدا کنم».

• دوست داشتی پدر و مادرت را ببینی؟ اگر آنها بخواهند حضری ببینی‌شان؟
نه. اما تا به حال به دیدن پدر و مادرم فکر نکردم. نمی‌دانم که راضی به دیدن‌شان می‌شوم یا نه.

• شنیدم یکی از رویاهای کودکی‌ات پدرت بوده درسته؟
(حرفی نمی‌زند)... نمی‌دانم...

• این حال، روحیه خوبی داری. این روحیه‌ات از اول این‌طور بود؟
من از اول روحیه خوبی داشتم. اما نمی‌دانستم به این‌جا می‌رسم و ورزش‌های تقویتی برای روحیه من شد. در واقع کمک کرد تا پیش از پیش برای قهرمان شدن تلاش کنم.

• به هر حال غیر از قهرمانی، زندگی عادی برای تفریح با بچه‌ها بیرون می‌روی یا وقتی تعطیلی زیاد باشد شهر به شهر به مسافرت می‌روی.
کجا؟

• مشهد، شیراز و...
کسی که سلامت جسمی دارد و در اثر سانحه‌ای دچار معلولیت می‌شود، می‌تواند با انگیزه‌ای که تو داری به هدفش برسد؟

بله حتما. مربی خودم همین شرایط را داشت. مربی من در کنکور سال ۱۳۸۸ سرباز بود و در درگیری‌ای که رخ می‌دهد تیری به کمرش اصابت می‌کند و نخاعش دچار ضایعه‌ای می‌شود. پس از آن به شنا روی می‌آورد و اکنون مدال طلای جهان را دارد.

• آیا به بخش معلولان آشیانه علی هم می‌روی؟
کم پیش می‌آید به بخش معلولان بروم چون با بچه‌هایی که از نظر جسمی مشکلی ندارند زندگی می‌کنم.
• می‌گویند بچه‌هایی که معلولیت دارند از جامعه فاصله می‌گیرند. درست است؟ تو هم این‌طور بودی؟
نه، من اصلا این‌طور نبودم و با کمک خانم دهقان و بچه‌های آشیانه، دوره‌ای نبوده که منزوی باشم.